

JO NESBO

THE THIRST

عطش

یو نسبو

www.ketab.ir



سرشناسه: نسبو، یو، ۱۹۶۰ - م.

Nesbo, jo

عنوان و تکرار نام پدیدآور: عطش / نویسنده یو نسبو؛ مترجم مریم امیری مبعوث
مشخصات نشر: تهران: فانوس دانش ترویج کتابخوانی، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری: ۵۹۲ ص.

ISBN 978 - 622 - 6484 - 87 - 9

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: The Thirst

موضوع: داستان‌های نروژی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: امیری مبعوث، مریم، - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۸، ع ۲ / ۲۴ / ۸۹۵۱ PT

رده‌بندی دیویی: ۸۳۹ / ۸۲۳۷۴

شماره مدرک: ۵۲۶۵۵۶۸

عطش

نویسنده: یو نسبو

مترجم: مریم امیری مبعوث

ناشر: فانوس دانش ترویج کتابخوانی

چاپخانه/صحافی: سلمان فارسی

چاپ: اول، ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۱۰/۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۶۴۸۴ - ۸۷ - ۹



مرکز پخش فانوس دانش

۰۲۵ - ۳۷۸۳۴۵۳۰

۰۹۱۹۱۷۲۹۲۰۰

تلفن‌های دفتر پخش

☎ ۰۲۵-۳۷۸۳۴۵۳۰ ☎ ۰۹۱۹۱۷۲۹۲۰۰

☎ دفتر مرکزی ۰۲۱-۵۵۰۸۳۳۳۰

✉ FanoosDaneshOfficial@gmail.com

🌐 FanoosDaneshOfficial

www.Fanoosdanesh.ir

کلیه حقوق این اثر متعلق به انتشارات فانوس دانش می‌باشد.



با عضویت در سایت

از طرح‌های تخفیف ما بهره‌مند شوید.

پیش در آمد

به سفیدی تهی خیره شده بود.

همان طور که تقریباً سه سال این کار را کرده بود.

نه کسی او را میدید و نه او کسی را. به جز هر باری که در باز می شد و آنقدری بخار خارج می شد که بتواند مردی برهنه را برای لحظاتی کوتاه ببیند، پیش از آنکه در بسته شود و همه چیز دوباره در حاله‌ای از مه فرو رود.

حمام‌ها به زودی بسته می شدند و او تنها بود.

حوله‌ی تن پوش سفیدش را محکم‌تر دور خودش پیچید، از روی نیمکت چوبی بلند شد و بیرون رفت. از کنار استخر خالی رد شد و به داخل رختکن رفت.

نه صدای چک چک آب از دوش‌ها به گوش می رسید، نه صدای مکالمه به زبان ترکی و نه حتی صدای پاهای برهنه بر روی کاشی‌ها. در آینه به خودش نگاه کرد. انگشتش را روی جای زخمی کشید که بعد از آخرین جراحی هنوز روی صورتش مانده بوده. زمان زیادی طول کشیده بود تا بتواند به چهره‌ی جدیدش عادت کند. انگشتش همانطور تا پایین گلو، روی سینه‌اش، کشیده شد و تا جای خالکوبی‌اش ادامه پیدا کرد.

قفل کمدش را باز کرد، شلوارش را پوشید و کتش را از روی حوله‌ای که هنوز نمودار بود به تن کرد. بند کفش‌هایش را بست. پیش از آنکه به طرف کمدی که قفل رمزدار داشت و رنگ آبی روی آن پاشیده شده بود برود از اینکه کاملاً تنهاست مطمئن شد. قفل را چرخاند و آن را روی رمز ۰۹۹۹ تنظیم کرد. قفل باز شد و در کمد را باز کرد. لحظه‌ای نگاهی تحسین‌آمیز به هفت تیر بزرگ زیبایی که در کمد بود انداخت، قبضه‌ی قرمز رنگ آن را در دست گرفت و اسلحه را در جیبش گذاشت. پاکت نامه را برداشت و باز کرد. یک کلید، یک آدرس و یک سری اطلاعات جزئی در آن بود.

چیز دیگری هم در کمد بود.

سیاه رنگ و آهنی بود.

با یک دست آن را در مقابل نور گرفت و با علاقه به آن شیء آهنی نگاه کرد.

باید آن را تمیز می کرد، برق می انداخت، اما بیش از همه اینها فکر استفاده از آن او را وسوسه می کرد.

سه سال. سه سال در یک سفید توخالی، در بیابانی از روزهای پوچ.

حالا وقتش رسیده بود. وقت آن بود که دوباره از چاه زندگی جرعه آبی بنوشد. وقت آن بود که باز گردد.

هری تکانی خورد و از خواب بیدار شد. به فضای نیمه تاریک اتاق خواب خیره شد. او یک بار دیگر خودش بود، باز گشته بود، آنجا بود.

نجوای گرم و آرام بخشی از کنارش شنید: "کابوس دیدی عزیزم؟"

هری به سمت صدا برگشت. چشم های قهوه ای زن در تاریکی چشم های هری را جستجو می کرد. سیاهی محو شده از میان رفت.

ریکل گفت: "من اینجام."

هری گفت: "منم اینجام."

"این دفعه کی بود؟"

به دروغ گفت "هیچ کس" و گونه ریکل را نوازش کرد، "بخاب"

هری چشم هایش را بست. مدتی منتظر شد تا مطمئن شود ریکل چشم هایش را بسته است و انگاه دوباره چشم هایش را باز کرد. در تاریکی صورت ریکل را جستجو کرد.

هری این بار در خواب آن مرد را در یک جنگل دیده بود. در مورلند، در مه سفیدی که آنها را در بر گرفته بود. او در خواب دستش را بالا آورده بود و به چیزی در سمت هری اشاره کرده بود. هری در آن مه فقط توانسته بود تصویر صورتکی شیطانی را ببیند که بر روی سینه ی برهنه ی مرد خالکوبی شده بود. آنگاه مه غلیظ تر شده بود و آن مرد در مه ناپدید شده بود. دوباره ناپدید شده بود.

هری هول با صدای آرامی گفت: "من اینجام."